

استراتژی سیاست تجارت خارجی

در

برنامه ریزی فرآیند توسعه

دکتر ناصر خادم آدم

اهداف خاص به عهده دارد. برنامه ریزی معیار، می بایست از ویژگی همه سطح شمول و پیوستگی بدون سکنه برخوردار باشد.

اهداف کلیه کشورهای، در جهت پیشرفت و بهبود توسعه است. در گروه بندی کشورهای به در حال توسعه و توسعه یافته، بر اساس ضوابطی با معیارهای شاخص های قراردادی، توافق جویی می شود. توسعه یافتگی حدی مطلق و مقطوع نیست. اهداف نظام های ملی در مراحل مختلف توسعه بطور پویا تغییر می کنند. لذا کشورهای توسعه یافته نیز برنامه های بهبود کیفیت را بطور مستمر هدف قرار داده و در طرح ها ملحوظ می دارند. در این بررسی برای کشورهای در حال توسعه تعریف ذیل را انتخاب می کنیم:

در حال توسعه به آن گروه از کشورها، مناطق، ملت ها و دایره های فرهنگی اطلاق می گردد که در تحولات اقتصادی و اجتماعی، از انقلاب صنعتی تا جنگ جهانی دوم، بطور مستقیم مؤثر نبوده، بلکه بدون مشارکت در ایجاد آن، دریافت کننده و بهره بردار اثرات ظاهری توسعه بوده اند.

کشورهای در حال توسعه را می توان تحت ویژگی های: دارا بودن درصد بالای رشد جمعیت، سهم زیاد درصد افراد جامعه و وابسته به بخش کشاورزی نسبت به جمعیت کل کشور، عدم تطابق ساختاری کشاورزی، سطح پایین بازدهی کار و سطح، بالا بودن سطح خود مصرفی، نسبت کم مشارکت کشاورزی در عرضه محصول به بازار، منزوی ماندن در بازارهای منطقه ای، عقب ماندگی ساختار زیربنایی، پایین بودن سطح و پیشرفت صنعتی، بیکاری پنهانی به خصوص در روستاها و بیکاری های آشکار در محدوده مراکز فعالیت های اقتصادی، تمرکز داشتن صادرات آنها به محصولات محدود اولیه تولیدات کشاورزی و مواد معدنی، منحصر کردن توسعه به بخش های محدود، نسبت بالای بی سواد، منعکس کرد.^(۱)

در مجموع اقتصاد این کشورها در مدار کور نامیمونی قرار دارند که ویژگی چرخش شاخص های آن به شکل زیر قابل تصویر است:



بر اساس قواعد و انضباط معین است. نظام بیولوژی حیات، متشکل از یک سلسله فعل و انفعالات فیزیولوژی و متابولیت بیوشیمی است.

نظام یک کشور در برگرفتهی قواعد فرهنگی، حقوقی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی. انضباط درون و بین آنها در قالب واقعیت ساختار طبیعی در مقاطع تاریخی است. نظر به اینکه هر یک از ویژگی های نامبرده نیز اجزای تشکیل دهنده ای دارد، بنابراین نظام فرهنگی، نظام حقوقی، نظام سیاسی، نظام اجتماعی و نظام اقتصادی از متفرعات پیوسته سیمای کلان نظام کشوری است. هر یک از آنها نیز به نظام های محدودتری تفکیک می گردند. تجزیه ادامه می یابد تا به نظام مولکولی و اتمی آنها برسیم.

اما هرگونه اختلال، توقف و یا محو اجزای فعل و انفعالات، فرآیند فیزیولوژیکی حیات را به باتولوژی مبدل می سازد. وقوع آن در نظام کشوری و اجزای آن از جمله نظام اجتماعی و اقتصادی، سیمای رنجور و بیمارگونه ای را به دست می دهد. اغتشاش عمیق، بحران را به حد احتضار نیز می کشاند. پس نظام زمانی سلامت است که در کل و اجزای، تحت مکانیزم فیزیولوژیکی عمل کند.

بیماری پانکراس «غده لوزالمعده» انضباط ترشح انسولین در خون را برهم می ریزد. از نتیجهی آن سطح معیار متابولیت قند مغشوش می گردد. استمرار آن، بیماری قندی «دیابت ملیتوس» می دهد. بحران این بیماری ممکن است به ناپیوستگی بیانجامد. نتیجه آنکه «چو عضوی به درد آورد روزگار، دگر عضوها را نماند قرار».

همین معنی در مکانیزم نظام های کشوری و اجزای آنها نیز مصداق دارد. همچنین برای حفظ فعل و انفعالات فیزیولوژیکی حیات، انزیم های متعددی فعالیت می کنند. مکانیزم انزیم ها نیز تحت انضباط معین عمل می نماید. اختلال در آنها، کل سیستم را برهم می ریزد.

برنامه ریزی، کاتالیزاتور تنظیم کنندهی فعل و انفعالات سالم درون نظام است. در عین حال برنامه ریزی خود دارای نظامی است که، در صورت سلامت قادر خواهد بود، انضباط کنش و واکنش نظام کشوری و اجزای آن را برقرار نماید. اختلال و نارسایی در برنامه ریزی، ناپیوستگی، ناشنوایی، کژ و کوله گی و انواع بیماری های نظام را باعث می شود.

بنابراین برنامه ریزی نقش تنظیم مجموع فعل و انفعالات فرآیند اجتماعی و اقتصادی را در قالب

تحت این بررسی هسته ای اصلی بحث را جستجوی استراتژی سیاست تجارت خارجی دوران معاصر ایران قرار می دهیم. به روش تحلیلی، بین آن و مراحل توسعه رابطه ایجاد می نمایم. برنامه ریزی و فعل و انفعالات مکانیزم آنرا تحت نظام های مختلف باز می کنیم. درجهی خویشتاوندی سیاست تجارت خارجی و برنامه ریزی را در مراحل متفاوت توسعه در قالب ویژگی های نظام معین می نمایم. کوشش خواهد شد، که در حد امکان تاریکی و ابهام در سیاست تجارت کشور محو گردد.

بسیاری از اصطلاحات در فرهنگ فنی و تخصصی کشور، دارای ویژگی عاریه بوده، جای خود را تثبیت نکرده و در اذهان معلق است. بنابراین نقش زمینه ای انتقال تفکر و تفاهم موضوعی را بدست نمی دهند. علت آن از جمله پیشنی گرفتن ورود ذهنی، قبل از تجلی عینی و عملی آنها، در ساختار مادی اقتصادی و اجتماعی است.

پیش از هر تحلیل بر حسب ضرورت، می بایست بردهی ابهامات را درید. به مفهوم هر اصطلاح هویت مشخص داد. تا بتوان در محافل علمی برایشان جایی دست و پا کرد و سپس در رونق علم از آنها یاری گرفت. تحت این شرایط، طرح سئوالات غیر فنی در نشست های کارشناسی سد خواهد شد. پرسش های کلی چون: «آیا با اقتصاد بازار آزاد و تجارت خارجی توسط بخش خصوصی موافقت یا به اقتصاد برنامه ای متمرکز و تجارت انحصار دولت رای می دهید»، غیر علمی است. سئوالات در زمینه ای این ویژگی ها زمانی معتبر خواهند بود که، در نظام های مشخص و مرتبط با اهداف خاص، ارزش های منتخب و نظریه پرداز می عملکرد کاربردی آنها، مطرح شوند. پس صدور احکام جزمی، بدون بررسی علمی در شرایط کنونی اقتصاد ایران، امثال پیشنهاد واگذار کردن قیمت محصولات کشاورزی تحت قانون عرضه و تقاضا در قضاوت بازار آزاد، به عنوان وسیله ای جهت حل مسایل کشاورزی، از اعتبار ساقط است.

در پیروی از این روش، توجیه علمی درک اندیشهی خود را در اصطلاحات ضروری مورد بحث، به دست می دهیم، از آن در طراحی الگوی فکری پیوسته ی تحلیلی، یاری می گیریم.

فرآیندهای اقتصادی، اجتماعی در قالب نظام تحقق می یابند. نظام چیست؟ نظام منعکس کنندهی تصویری از عوامل و ویژگی های پیوستگی اجزای تشکیل دهنده ی یک مجموعه

پس حرکت در جهت توسعه به تأمل و سیاست گذاری در چگونگی گشودن این مدار و نحوه تغییر و تحول در اجزای تشکیل دهنده آن بستگی دارد.

حالت تجارت چیست؟ کشورهایی که مراحل توسعه اقتصادی را پشت سر نگذارده اند، دارای نظام اقتصادی ساده ولی در عین حال نامنظم می باشند. کالاها از مرحله ی قبل از تولید تا مصرف، مسیر قابل توجهی را طی خواهند کرد. در بسیاری از موارد تولید کنندگان، خود مصرف کننده اند. در چنین شرایط اقتصادی، کالاها و خدمات از بازارهای متعدد نمی گذرند و به محصولات متنوع و مختلف جدیدی تبدیل نمی گردند. کالاها دارای تحرک پراهمیتی نیستند.

عمل و زمان تولید تا مصرف، نوسانات قابل توجهی را نشان نمی دهند. تقسیم کار دارای اهمیت ناچیزی است. محصولات واحدهای تولیدی، کمتر نقش داده ها و یا مواد اولیه ی واحدهای دیگر را عهده دار می شوند. بدین ترتیب تولید کنندگان و مصرف کنندگان با یک نظام کاملاً ساده ی اقتصادی معاملات خود را انجام داده، رفع نیاز می کنند. برعکس در یک اقتصاد پیشرفته، واحدهای تولیدی، تنها برای خود مصرفی کار نمی کنند. بلکه تولیدات خود را در اختیار واحدهای دیگر، یا در جهت رفع احتیاجات در خارج از محل تولید بکار می برند. اغلب تولیدات یا ستانده های یک واحد تولیدی به عنوان مواد اولیه و یا داده ی واحد تولیدی دیگری عرضه می گردد. در نتیجه ممکن است یک کالا از محل تولید تا مصرف نهایی از بازارهای متعددی بگذرند. پس فرایند توزیع در جوار و مکمل تولید قرار دارد. تجارت عبارت از یک سلسله فعالیت های اقتصادی است که جهت حرکت محصولات و خدمات در طول محل و زمان قبل از تولید، تا مقصد مصرف کننده ی نهایی، استمرار دارد. فعالیت در اقتصاد پیشرو زمانی دارای ویژگی تجاری است که، حرکت و گردش مراحل آن، توأم با آرانه ی خدمات باشد. یعنی فعالیت ها و تحرک کاذب، بدون تغییر و افزایش ارزش افزوده در مراحل انتقال و تغییرات مکانی و زمانی کالاها، خدمات و سرمایه، عاری از چهره ی تجارت مولد است.

پس دلالتی غیر مولد تجارت مثبت نیست، به تبع آن گذراندن کالاها، خدمات و سرمایه های ساکن از بازارهای متعدد، بدون تغییر در کیفیت آنها، سبب کذب معامله و مخل سلامت اقتصاد است. اشتغال کاذب و غیر مولد، معاملات غیر ضروری، در آمد ناموجه و در نتیجه تشدید تورم ناشی از آنها، از عوامل کندی جریان فعل و انفعالات در رگ های اقتصادی و تسریع وقوع سکنه در نظام اقتصادی محسوب می گردد.

تجارت خارجی عبارت از مجموع فعالیت های اقتصادی، متشکل از انتقال کالاها، خدمات و سرمایه است که، میان افراد، مؤسسات و دولت های کشوری یا مرزهای خارج، یعنی دیگر کشورها، انجام می گیرد.^{۱۲} اما چرا اصولاً تجارت خارجی وجود دارد؟ تفاوت اصلی تجارت داخلی با تجارت خارجی در چیست؟ تجارت داخلی فعالیت ها را در منطقه ای شامل می گردد که، در آن عوامل تولید نیروی انسانی و سرمایه به آسانی قابل جابجایی و تحرک اند. در حالی که این عوامل تولید در سطح بین الملل فاقد چنین تحرکی می باشند.

سرمایه و نیروی انسانی در سطح ملی ممکن است به آسانی از یک شاخه ی تولیدی به خط تولید متفاوت و یا از منطقه ای به محل دیگر منتقل گردد. در سطح بین الملل امکان چنین تحرکی محدود و در بسیاری از موارد مسدود است. همچنین کالاها ی تولیدی، خدمات و سرمایه ای را می توان در سطح ملی و بین المللی انتقال داد. در صورتی که عوامل تولید، فاقد چنین ویژگی متحرک می باشند.

بسیاری از موانع تحرک در محیط اقتصاد داخلی نیز قابل مشاهده است. جابجایی نیروی انسانی در سطح ملی نیز به علت مسایل اجتماعی ممکن است با موانع تحرک مواجه گردد. از عامل تولیدی زمین که بطور کلی در اقتصاد داخلی نیز غیر متحرک است، بگذریم، برای جابجایی عوامل تولیدی نیروی انسانی و سرمایه موانعی میان کشورها قرار دارند که، می توانند طبیعت حقوقی (ناشی از قوانین متفاوت کشورها)، یا طبیعت روان شناختی (ناشی از تفاوت ها در زبان، فرهنگ، سنت، قواعد اجتماعی) و یا طبیعت سیاسی (تأثیر گذاری بر شرایط سیاسی و ایجاد نایمنی) داشته باشند.

توزیع غیر متجانس ترکیب عوامل تولید در سطح بین الملل، مسدود یا محدود بودن امکان تحرک آنها، توجیه گر ظرفیت بالقوه ی تولید و امکان عرضه ی کالاها، خدمات و سرمایه به نسبت های متفاوت در نقاط مختلف جهان است. ترکیب و حجم متفاوت عرضه ها و تقاضاهای مرتبط با سید نیازهای جوامع و کشورها، دلیل ضرورت تجارت بین المللی است. بدین ترتیب، تجارت خارجی تابعی از اهداف، سیاست ها و روند برنامه های توسعه ی اجتماعی و اقتصادی کشورها در نظام های مختلف است.

روند توسعه در نظام های مختلف نیاز به برنامه ریزی دارد. تجارت خارجی نیز به تبع آن برنامه ریزی می شود. بطور کلی دو نظام در جهان قابل تفکیک است. کشورهای با نظام برنامه ریزی متمرکز که بطور مطلق در آنها سیستم برنامه ریزی مرکزی دولتی حاکم است. در آنجا کلیه ی فعالیت های اقتصادی از کلان تا خرد، از صدر تا ذیل، تا سطح واحدهای تولیدی، تعیین سطح دستمزدها و قیمت ها، ترکیب و حجم تجارت خارجی، توسط دولت و بطور متمرکز برنامه ریزی می گردد. گروه دیگر، کشورهای مبتنی بر اقتصاد بازار است که، در این کشورها فرایند پیچیده ی عرضه و تقاضا هدایت کننده ی فعالیت های اقتصادی است. این بدان معنی نیست که در جهان فقط دو نظام مقطوع، با اجزای ویژگی های کاملاً مشخص و منطبق وجود دارد. در بین دو قطب برنامه ریزی متمرکز و اقتصاد بازار، کشورهایی قرار دارند که در اساس دارای مکانیزم های مشابه اند، ولی اجزای اختصاصات و نوسانات آنها، منعکس کننده ی درجه بندی طیفی از نظام های متفاوت از یکدیگرند.

از دیدگاهی دیگر، تأکید بر این نکته ضروری است که، اقتصاد بازار به مفهوم فقدان برنامه ریزی نظام نیست. بر عکس کلیه ی کنش ها و واکنش ها بر مبنای قانونمندی هایی تحقق می پذیرند که تحت اهداف سیاسی خاص، سیاست های اجتماعی و اقتصادی نقش مکانیزم تنظیم خود کاری آن را به عهده دارند. منتها، متفاوت از نظام برنامه ریزی متد کز فضای بازی جامعه، جهت ابداع و ابتکار

رونق توسعه، بطور نسبی محدود است. انگیزه های خلاقیت در محیطی کاملاً آزاد پرورش نمی یابند. پس ضرورتاً امکان مطلوبیت رشد را ندارند. اقتصاد بازار، بستر انگیزه های مادی و معنوی و فرصت تلاش بیشتر برای مطلوبیت زندگی فرد و جامعه را فراهم می سازد. اما نه این که نهایتاً اقتصاد بازار می بایست به فرصت تداوم و چاهول ثروت برای گروه محدودی از جامعه بیانجامد یا محکوم بماند. از نتیجه ی

آن توزیع درآمد و ثروت اجباراً نامتعادل شود. فاصله ی عمیق فقر و ثروت بین افراد جامعه ایجاد و افزون گردد. بلکه سیاست های برنامه های دولت می تواند جهت دهنده، کنترل کننده و حافظ منافع جامعه، تعدیل کننده ی حدود منافع فردی، دافع خارج از حد آن وسیله ی بیمه ی حایل خطرات زیان به اجتماع باشند.

نظام سرمایه داری تابع بسته ای از مقررات می باشد که، در اساس دارای سه مشخصه ی ساختاری، مالکیت خصوصی بر عوامل تولید، مکانیزم بازار و قیمت به عنوان وسیله ی هماهنگ کننده و به حداکثر رسانیدن سود و بهره برداری تحت عامل انگیزش، و مشوق تحرک مولد اقتصادی است.^{۱۳} قصد نیست که در این مبحث به ارزش های نظام های مختلف بپردازیم. پس این تحلیل جنبه های ایدئولوژی، فلسفی و اخلاقی نظام ها را شامل نمی گردد. منظور سنجش امکان ایجاد بستر فعالیت افراد جامعه، در نظام های گوناگون است. به نحوی که در آنها درجه ی اقبال تلاش مساوی برای افراد جامعه سنجیده شود. همچنین امکان توزیع دست آوردهای کمی و کیفی اجتماعی و اقتصادی آن به نحوی متعادل و متوازن با عملکرد گروه ها و افراد جامعه، مورد محاسبه قرار گیرد.

سه ویژگی مالکیت خصوصی، مکانیزم بازار و قیمت، و به حداکثر رسانیدن سود، مختص و منحصر به نظام سرمایه داری نیست. ولی در این نظام شکل و تاکیدی خاص و تعیین کننده دارد. در حقیقت کلیه ی این ویژگی ها در تمام جوامع گرفته از سنتی تا مدرن وجود دارد. افراد کلیه ی جوامع به نحوی از مالکیت برخوردارند. همگان، همیشه انگیزه و کوشش برای دست یابی به سودی بیشتر دارند، و بهر حال قیمت های نسبی کالاها و خدمات بر موقعیت بازار، نوسانات عرضه و تقاضا و کمبودها موثرند. همچنین در کلیه ی جوامع سه نوع مکانیزم، مبادله ی بازار، مبادله ی اجباری و مبادله ی خاص اجتماعی (مانند هدیه و نسبت مبادله ی بین اعضای خانواده) ملاحظه می گردد. بطور کلی نوع و شکل مبادله در نظام های مختلف تغییر نمی کند، بلکه در جوامع پیشرفته مبادلات از طریق بازار، نسبت غالب را تشکیل می دهد. در کشورهای با برنامه ای متمرکز، مبادلات اجباری و زنه ی اصلی است. یعنی در جوامع گوناگون، نسبت شکل مبادلات تغییر می یابد.

بهر حال توسعه ی اقتصادی و رفاه اجتماعی از اهداف اساسی کلیه ی کشورها است. تفاوت در انتخاب ارزش ها و در نتیجه نسبت ترکیب شاخص ها در مقاطع زمانی است. اگر تقسیم رفاه در معیار عدالت اجتماعی، سنجیده شود. پس سئوالی بدین شکل مطرح می گردد که چگونه و تا چه حد در هر نظام اقبال مساوی برای مشارکت افراد در تولید، سازندگی و توسعه امکان پذیر

خواهد بود؟ چطور توزیع امکانات رفاهی حاصل از آن به نحوی عادلانه برای افراد جامعه عملی است؟

در نظام برنامه ریزی متمرکز مالکیت عمومی است. اداره اقتصاد آن تحت حاکمیت مطلق دولت است. برنامه ریزی و سیاست گذاری در تمام سطوح بطور متمرکز و دولتی است. گرچه در آن نظام هم از ابزار قیمت در سیاست گذاری استفاده می شود، ولی تمام فرایند در یک بازار غیر متحرک، محدود و فاقد نوسانات کثش مطلوب تحقق می پذیرد. آنجا که تغییرات عرضه و تقاضا و قیمت گذاری هر دو در برنامه ی کنترل، دخالت و تصمیم مطلق سیاست دولت قرار گیرد، تولید کنندگان و مصرف کنندگان تسلیم سرنوشت مقدر بازار بی روح تحمیلی نظام خواهند بود. تلاش تولید کننده به طبیعتی چون جزیی لاینفک از فعالیت تکنیک فیزیکی محدود می گردد و مصرف کننده محکوم به پذیرش میزان جیره و سهمیه تعیین شده ی دستوری دولتی است. نظام، فضای بازی کوشش و فعالیت را، در ایجاد انگیزه ی خلاقیت و بهره روری متعادل برای هر دو گروه تنگ می کند.

نظام برنامه ریزی متمرکز تا آنجا که از اصول سوسیالیستی تبعیت کند، طبق شعار، «هر کس بر اساس توانایی اش. هر فرد بر اساس بازده اش» و در صورتی که پیرو اصول کمونیستی باشد تحت شعار، «هر کس بر اساس توانایی اش، هر فرد بر اساس نیازش» عمل می کند.

هیچ گونه خلاق یا مانعی جهت تحقق این اهداف در نظام اقتصاد بازار نیز وجود ندارد. آنچه وجه تمایز اصلی در دو نظام است، فقدان عوامل انگیزشی و در نتیجه محدودیت امکانات ذنت یابی به عملکرد بهینه در نظام برنامه ریزی متمرکز و فرصت نسبی بیشتر شکوفایی ابداع و خلاقیت، کار و کوشش و ارتقاء بازدهی در نظام متکی به اقتصاد بازار است.

گذاری و نگاهی به چهره ی اقتصادی و اجتماعی شهرهای برلین غربی و برلین شرقی، دو قطعه ی تفکیک شده از یک پیکر سیاسی تاریخی یک شهر، پس از جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵)، وابسته به دو کشور کنونی، تحت پرورش دو نظام مختلف اقتصاد بازار (آلمان غربی) و اقتصاد متکی به برنامه ریزی متمرکز (آلمان شرقی)، شاخص گویای عینی، مبنی بر قدرت عملکردهای متفاوت نظام های مختلف است. جسارت سیاسی اقدام به تحول اصلاح گرانه در شوروی، بررسی چگونگی امکان تحرك در خود کاری مکانیزم نظام و سرایت آن در انتقال تفکر بازنگری سیستم، در دیگر کشورهای متکی به برنامه ریزی متمرکز، تایید ضمنی واقع گرایانه ای، مبنی بر سستی عملکرد بازدهی نسبی بهینه ی این نظام در مقایسه با بازدهی مثبت اقتصاد متکی بر نظام بازار بوده و کوشش در ترمیم نقصان نارسایی های نظام متمرکز است.

اما برنامه ریزی در اقتصاد بازار چگونه است؟ مکانیزم اقتصاد بازار می تواند مانند توان یک دولتمرد عمل کند. قدرتی که واقعیت و عینیت دارد ولی حکومت نمی کند^۴. بحث ما، در مقوله ی برنامه ریزی بر نکته ی اثبات ضرورت و یا عدم لزوم وجود آن نیست، بلکه سرنوشت تعیین حدود برنامه ریزی است. در نظام برنامه ریزی متمرکز،

● توسعه یافتگی حدی مطلق و مقطوع نیست. اهداف نظام های ملی در مراحل مختلف توسعه بطور پویا تغییر می کنند. لذا کشورهای توسعه یافته نیز برنامه های بهبود کیفیت را بطور مستمر هدف قرار داده و در طرح ها ملحوظ می دارند.

■ تجارت خارجی، تابعی از اهداف، سیاست ها و روند برنامه های توسعه ی اجتماعی و اقتصادی کشورها در نظام های مختلف است.

● تجارت عبارت از یک سلسله فعالیت های اقتصادی است که جهت حرکت محصولات و خدمات در طول محل و زمان قبل از تولید، تا مقصد مصرف کننده ی نهایی استمرار دارد. فعالیت در اقتصاد پیشرو زمانی دارای ویژگی تجاری است که، حرکت و گردش مراحل آن، توأم با ارائه خدمات باشد. از این رو دلالتی غیر مولد، تجارت نیست و به تبع آن گذراندن کالاها، خدمات و سرمایه های ساکن از بازارهای متعدد، بدون تغییر در کیفیت آنها، سبب کذب معامله و محل سلامت اقتصاد است.

■ این سوء تفاهم که در اقتصاد بازار، دولت و حکومت در اجزای تصمیم گیری های اقتصادی - اجتماعی تأثیری ندارند باید برطرف گردد. اساس کار در اقتصاد بازار متکی بر سیاست بوده، فرماندهی اصلی با سیاست گذاری است.

طبیعت مطلق برنامه ی دولتی مطرح است. در اقتصاد بازار، رئوس اساسی برنامه ریزی می گردد. سیاست ها فرمان نوسانات فعل و انفعالات بازار را در دست دارند. بر آن اساس بازار در جهت رسیدن به اهداف عکس العمل نشان می دهد. در نظام برنامه ریزی متمرکز تاکید بر برنامه ریزی دولتی بوده و افراد جامعه طبق دستورالعمل، تابع مقررات نحوه ی مشارکت در فرایند تولید و مصرف کنندگان بر مجموعه ی روند برنامه های اقتصادی نقش غالب را به عهده دارند. ولی در هر حال سیاست ها و وسیله های تعیین شده از طرف دولت است که می بایست از هر زوئی راه رفتن فرایند های اقتصادی و اجتماعی در جهت های منحرف از اهداف، جلوگیری کنند. در

برنامه ریزی متمرکز، اندازه های کلیه ی شاخص های اصلی فرایند اقتصادی و اجتماعی از قبل تعیین می گردند.

در نظام اقتصاد بازار این مقررات و قوانین است که طبیعت کیفیت برنامه را تعیین می کنند. تحت اتخاذ سیاست ها، فرایندها را در جهت اهداف هدایت می نمایند. بنابراین شکلی در لزوم برنامه ریزی اقتصادی نیست، بلکه سوال در این است که کدام تشکیلات و چه افرادی مسئولیت برنامه ریزی و پی گیری آن را می بایست عهده دار باشند؟ حوزه های مسئولیت، چه طیف از زمینه ها و روش ها را در بر می گیرد؟ پس این سوء تفاهم را می بایست برطرف کرد که در اقتصاد بازار نوعی الگوی فکری غالب است که دولت و حکومت در اجزای تصمیم گیری های اقتصادی و اجتماعی تأثیری ندارند. اصول در اقتصاد بازار بر چنین ایده ای پایه گذاری نگردیده است. در این نظام اتخاذ سیاست اقتصادی و اجتماعی، تابعی از آمار کلان که تحلیل های نظری بر آن اساس پایه گذاری می گردد، نیست، بلکه برعکس، این سیاست ها است که می بایست آمار اقتصادی و اجتماعی را بر مبنای اهداف تغییر دهند^۵. پس اساس کار در اقتصاد بازار متکی بر سیاست بوده، فرماندهی اصلی، با سیاست گذاری است. این سوالات باقی می ماند که تغییرات توسط دولت چه محدوده ای را شامل می گردد؟ ابعاد آن چه طیفی را در بر می گیرد؟ و اجرای این تغییرات در کدام شتاب زمانی می بایست تحقق پذیرد؟ پاسخ به این سوالات مرتبط با چهارچوبی است که هر نظام برای برنامه ریزی هدف قرار می دهد. اشکال متفاوتی از امکانات انتخاب ابعاد برنامه قابل تصور است:

ممکن است چهار چوب برنامه ریزی فقط حدود برنامه را در قالب مقرراتی دربرگیرد که فرایند اقتصاد بازار را شامل می گردد. آن عبارت از قواعدی است که نقش تنظیم کننده ی فرایند اقتصاد بازار را به عهده دارد. اما در بسیاری از شرایط، بدون استفاده از واقعیت های کمی، تعیین محدوده ی حقوقی - اجتماعی بازار، در حد مطلوب غیر عملی است. هر نوع قواعد مربوط به سیاست گذاری مقررات، فارغ از آنکه در جهت کدام اهداف تعیین گردیده باشند. خواسته یا ناخواسته، بر روی ساختار و شاخص های گردش اقتصادی موثرند. اگر

قرار باشد برنامه ریزی، آینده نگر بوده و بطور پویا به تغییرات توجه داشته باشد، پس سنجش اثرات تغییرات کمی در اقتصاد بازار ضروری است. در برنامه ریزی، سیاست تعیین چهارچوبی که نه ضرورتاً بر اساس کوشش در دستیابی به ارقام از پیش تعیین و هدف گیری شده ی مشخص و ثابت داشته باشد، بلکه در تلاش بدست آوردن اهداف کمی بوده و یا حداقل به آن توجه داشته باشد، در خدمت اقتصاد بازار سوسیال خواهد بود.

اگر قرار باشد برنامه های دولت فشاری بر مقرراتی مربوط به فعل و انفعالات اقتصاد بخش خصوصی نداشته باشد، پس می بایست اهداف کمی مشخصی را تعیین نماید و سیاست هایی را در جهت رسیدن به آن بکار برد. این تحت شرایطی است که فعالیت بخش عمومی نقش اصلی و سنگین تری را نسبت به بخش خصوصی اقتصاد ایفاء نماید.

شکل دیگر تبعیت از چهارچوب نظام

برنامه ریزی متکی بر هماهنگی متقابل بخش های عمومی و خصوصی است. تحت این برنامه ریزی، تغییرات آماری بخش خصوصی بطور مستمر جمع آوری می گردد. دولت برنامه ای براساس بودجه مشخص، تنظیم می کند. بخش خصوصی باتوجه به سیاست های تثبیت شده دولتی، برنامه های واحد را تنظیم می نمایند. براین اساس یک رابطه متقابل تعادلی در خطوط اصلی هدف گیری و سیاست گذاری بین بخش خصوصی و بخش عمومی ایجاد می گردد.

بدین ترتیب سیاست های دولت، بخش خصوصی را در جهت هدایت می کند، تا آنها قادر باشند برنامه های خود را قبل از مرحله اجرای مسیر اهداف و برنامه های تعیین شده، هماهنگ نمایند. دولت همچنین می بایست تمام کوشش را بر آن مبدول دارد، تا شرایط لازم جهت تحقق نظام هماهنگی برنامه ها فراهم گردد. در تحت چنین شرایطی دو برنامه ریزی موازی، مجزا ولی متأثر از یکدیگر در کنار هم قرار دارد. جهت جلوگیری از برخورد و تضاد بین دو سیستم برنامه ریزی و برای هدایت برنامه ریزی بخش خصوصی در جهت اهداف ملی، دولت وسیله سیاست های مالیاتی، سیاست های وام، قوانین اقتصادی، سیاست پرداخت سوبسیدها، و سیاست های نسبت و آگذاری فعالیت های اقتصادی به بخش خصوصی و دیگر سیاست های اقتصادی، شرایط و آماری را برای بخش خصوصی در نظر می گیرد، تا در جهت مراحل اجرایی، این بخش انطور برنامه ریزی کند، که در اهداف کلان هدف گیری شده است.

پس از این تصویر نظری، به تحلیل وضعیت موجود اقتصاد کشور می پردازیم. شروع کنیم با این سوال که اقتصاد ایران، تحت چه نظامی اداره می شود؟ آنچه مسلم است نظام برنامه ریزی متمرکز را شامل نمی گردد. همچنین فاقد ویژگی مکانیزم کامل نظام متکی بر اقتصاد بازار است. به اصطلاح، نظام دارای برنامه ریزی اقتصادی و اجتماعی است. در عین حال برنامه ریزی تا سطح واحدهای تولیدی و خدماتی و مجموع اجزای شاخص های اقتصادی و بخش خصوصی تحقق نمی پذیرد. مکانیزم نظام دارای اختلال است. نظر به اینکه برنامه ریزی تمام اجزای فعالیت ها و شاخص ها را از رأس تا مقطع هرم اقتصادی در بر نمی گیرد، پس فاقد ویژگی متمرکز است. اقتصاد در شرایط مکانیزم بازار عمل می کند. گرچه

در معیار نظام متکی بر اقتصاد بازار، دارای نقصان است. گروهی از کالاهای استراتژیک براساس سهمیه ها، قیمت های تعیین شده مشخص و تحت سوبسید دولت توزیع می گردد، ولی این قسمت از روش توزیع و برنامه تضمین و تثبیت حدود مصرف، گرچه نارسا ولی با هدف تاثیر بر ویژگی سیاست حمایت از مصرف کننده اتخاذ گردیده است. از سهم توزیع این گروه که بگذریم، کلیه محصولات و کالاها و معاملات که شامل ارزش غیردولتی نیز می شود، تابع قانون عرضه و تقاضا بوده، قیمت های آنها در بازار آزاد تعیین می گردد. گرچه سطح این قیمت ها بطور قابل توجهی با قیمت های دولتی فاصله دارد، ولی در مراحل ارقام شاخص قیمت ها براساس قضاوت بازار، از نتیجه قانون عرضه و تقاضا تحت شرایط موجود اقتصاد ایجاد گردیده اند. می توان نتیجه گیری کرد که اساس نظام، دارای طبیعت

اقتصاد بازار است. ضمن آنکه دولت سیاست هایی مختص نظام برنامه ریزی متمرکز را جهت تنظیم فعل و انفعالات اقتصادی و اجتماعی در جهت تعدیل اختلالات و دست یابی به اهداف مشخص به کار می گیرد. طبق سنت، برنامه ریزی موجود می بایست، براساس ویژگی هماهنگی بخش عمومی و خصوصی تحت هدایت سیاست های دولت استوار باشد. ولی در مجموع مکانیزم برنامه ریزی فاقد هماهنگی است. در نتیجه مجموع فعل و انفعالات اقتصادی و اجتماعی، در جهت دست یابی به حد مطلوب اهداف نیست.

قسمتی از برنامه ریزی، طرح های عمرانی و عملیات بخش خصوصی را در بر می گیرد. نظر به این که سیاست ها و وسیله ها توان جواب گویی به دست یابی اهداف را ندارند. این قسمت فاقد عملکرد مطلوب تنظیم کننده کنش و واکنش های نظام است. از سوی دیگر، برنامه ریزی موجود، سیاست ها و وسیله های مرتبط با آن، دامنه تاثیرشان به بخش خصوصی نمی رسد. نتیجتاً در اعمال قدرت هدایت فعالیت این بخش در جهت اهداف نیز، ناتوان می باشند. مثال بارز این سستی را می توان در برنامه ریزی بخش کشاورزی ملاحظه کرد. در این بخش، خودکفایی محصولات استراتژیک از جمله اهداف اصلی است. اما سیاست ها و وسیله های در نظر گرفته شده در برنامه ها، نه برای میزان، نوع، ترکیب و توزیع منطقه ای این تولیدات، در فعالیت طرح های کشاورزی بخش عمومی، تعهد و اجباری جهت مطلوبیت دست یابی به این هدف ایجاد می کنند، و نه قدرت هدایت بخش خصوصی بطور کلی و بخصوص واحدهای بهره برداری دهقانی و کوچک کشاورزی را در جواب گویی به اهداف در توان دارند. نتیجه آن که، برنامه ریزی موجود فاقد ویژگی همه سطح شمول و پیوستگی بوده، از معیار فاصله داشته و قادر به ایفای نقش تنظیم مجموع فعل و انفعالات فرایند اجتماعی و اقتصادی در قالب اهداف نیست.

می رسیم به تحلیل استراتژی تجارت خارجی. سیاست تجارت، تابعی از اهداف برنامه توسعه است. نحوه مبادلات نیز تحت تاثیر نوع نظام مقررات مرتبط با آن قرار دارد. نتیجتاً در نظام برنامه ای متمرکز، قوانین و دستورالعمل های تجارت خارجی توسط دولت تعیین می شود. اجرای تجارت خارجی نیز ذیل برنامه ی تشکیلاتی دولت انجام می گیرد. در نظام اقتصاد بازار، گرچه در چهارچوب مقررات ولی معمولاً سیاست تجارت آزاد، اعمال می گردد.

در شرایط موجود، تجارت بین الملل، در صورتی که حد و ترکیب آن در سطح کنونی باقی بماند، یا همچنان بسط پیدا نماید، کلیه کشورهای خواسته یا ناخواسته، ضمن تعیین سیاست های اقتصادی خود، به نحوی در تعیین سیاست های اقتصادی دیگر کشورها نیز موثرند. سیاست توسعه اقتصادی و در قالب آن سیاست صنعت، سیاست کشاورزی، سیاست ارتباطات و دیگر سیاست ها تحت تاثیر سیاست تجارت خارجی قرار دارند.^۶

قبلاً اشاره شد، تجارت خارجی بدین دلیل انجام می گیرد که عوامل تولید در سطح بین الملل در حجمی متفاوت توزیع گردیده اند. بعضی کم تحرک

و نوعی کاملاً غیر متحرک اند. محصولات و خدمات مختلف تحت هزینه های تولید متفاوت در جهان تولید می گردند. توان تکنولوژی و دانش فنی در کلیه کشورهای یکسان نیست. کشورها در شرایط گوناگون توسعه اقتصادی و ظرفیت های متفاوت منابع و ذخایر طبیعی، توان بالقوه ی تاکید بر تولیدات و ارائه خدمات خاصی را دارا می باشند. بر این اساس آنها با توجه به امکان بالقوه و بالفعل تولیدشان در بازارهای بین الملل از مزیت های نسبی متفاوت برخوردارند. پس تجارت بین الملل می تواند براساس نوعی تقسیم کار بین المللی، ظرفیت های ترکیب تولید، با توجه به سیاست و روند برنامه های توسعه اقتصادی کشورهای، آرایش یابد. در عین حال اعمال سیاست تجارت بین الملل، تنها بر مبنای تقسیم کار و سطح هزینه تولید و مزیت های نسبی در بازارهای بین الملل تعیین نمی گردد. در بعضی از مناطق سیاست تولید برای بعضی از محصولات، حتی با قیمت های بالاتر از سطح بین الملل به تبعیت از اهداف ملی یا منطقه ای اتخاذ می شوند.

اروپای مشترک، تحت اهداف حمایت از کشاورزان، بیمه غذایی جامعه در مقابل خطرات فرآیندهای بحرانی و نیز حفظ سلامت محیط زیست، تولید محصولات کشاورزی را گران تر از قیمت های بین المللی، تاکنون استمرار داده است. ژاپن جهت حمایت از کشاورزان و تولیدات کشاورزی، باتدوین قوانین و مقررات، ورود بسیاری از محصولات کشاورزی ارزان قیمت از بازار بین الملل به داخل کشورش را سد می شود. از طرفی بازار تجارت بین الملل فقط یک بازار اقتصادی نیست. بلکه بازاری تحت نفوذ شدید سیاسی است. پس از دیدگاه عملی، حتی به فرض صلاحیت مزیت نسبی، نمی توان هر کالایی را در بازارهای بین المللی عرضه کرد. همچنین تحت داشتن شرایط توان خرید، امکان تقاضای همه نوع کالا از بازارهای بین المللی ضرورتاً عملی نیست. عدم امکان تعیین قیمت نفت کشورهای عضو اوپک براساس قانون عرضه و تقاضا و مرتبط با میانگین موزون قیمت انرژی در بازارهای بین المللی و نیز محدودیت تقاضا در ارتباط با کسب تکنولوژی و تسلیحات نظامی دلخواه برای کلیه کشورهای، نمونه هایی از ابعاد نفوذ سیاسی کشورها در بازارهای اقتصاد بین الملل است.

تجارت آزاد در سطح بین الملل عبارت از جریان بدون قید و شرط کالا و سرمایه و مبادلات ارزی در بازارهای جهانی است. آن به مفهوم وجود آزادی تجارت برای هر فرد جامعه، در هر کشور است. به نحوی که نه از طرف دولت خود و نه از جانب دیگر دولت ها، ممنوعیت یا محدودیتی وجود داشته باشد، که باعث سد تجارت او با افراد کشورهای دیگر، منع مبادله کالاها، خدمات و انتقالات ارزی، یا محدودیت و قطع ورود و صدور آنها گردد.^۷

در کشورهای با برنامه ای متمرکز، علاوه بر آنکه تجارت خارجی در تبعیت از دیگر سیاست ها در انحصار دولت است، سیاست های آن نیز سخت تحت فشارهای بار اهداف سیاسی تعیین می گردند. پس تجارت آزاد در این نظام راهی ندارد.

در گروه کشورهای صنعتی متکی به اقتصاد بازار هم تاکنون بطور کامل تجارت آزاد، تحت

تعریفی که داده شد، تحقق نیافته است. ابعاد سیاسی برای تولیدات خاصی، به خصوص برای کالاها و خدمات استراتژیک، عامل تعیین کننده محدودیت مبادلات تجاری این کشورها در سطح بین الملل است. اهداف اقتصادی و اجتماعی مرتبط با سیاست های توسعه اقتصادی نیز از دیگر عوامل تعیین کننده استراتژی سیاست تجارت خارجی کشورها است. نتیجه آنکه با وجود پذیرش و حمایت کشورهای صنعتی متکی به اقتصاد بازار از تجارت آزاد، تاکنون فرایند عملی بکارگیری سیاست آن به بلوغ کافی نرسیده است. یعنی تجارت آزاد در اقتصاد بین الملل حتی برای کشورهای متکی به اقتصاد بازار به اعطای کامل آزادی تجارت به افراد جوامع آن منجر نگردیده است.

در این میان کشورهای در حال توسعه در برزخی از سرگردانی تجاری در بازار بین الملل قرار دارند. برخورداری و مزیت نسبی کشورهای صنعتی در زمینه اکثریت تولیدات و خدمات، امکان ورود و رقابت در بازار را از کشورهای در حال توسعه سلب می نماید. علاوه بر آن تحت مقررات و قوانین محدودیت های وارداتی بسیاری از کشورها، آزادی ورود در معاملات بین المللی برای کشورهای در حال توسعه سد می گردد. این سیمای بازار، شاخص امکان بکارگیری قدرت و سلطه، توسط کشورهای صنعتی در تجارت بین الملل است.

نسبت تبدیل شتاب بالقوه توسعه اقتصادی به سرعت بالفعل، به خصوص برای کشورهای در حال توسعه، مرتبط با ابعاد سیاسی روابط بین الملل بوده، و نیز تحت تاثیر تابعی از استراتژی تجارت بین الملل است. بازار بین الملل یکی از پل های امکان اعمال استعمار، استثمار و وابستگی فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فنی است. اتکالی به توسعه درون زای و دست یابی به قدرت موازنه ای تعادلی تجارت خارجی منبث از آن، بیمه مقابله با خطرات احتمالی ورود خسارات ناشی از عوارض گرفتاری اسارت، و امکان رهایی از بند این پل است.

این نتیجه را تثبیت می کنیم که برای کشورهای در حال توسعه تحت مکانیزم موجود، تجارت آزاد بین الملل چاره ساز و در راستای تسریع فرایند توسعه نیست. زیرا علاوه بر استراتژی منبث از اهداف سیاسی انحصارگران و عرضه کنندگان کالاها در این بازارها، کشورهای در حال توسعه به علت عقب ماندن از برتری های نسبی فنی، دانش تکنیک و به طور کلی پیشرفت تکنولوژی، حتی به فرض حاکمیت بازار غیر سیاسی، در عرضه تولیدات خود، فاقد تفوق قدرت رقابت هستند. در عین حال آن گروه از کشورهای در حال توسعه که برای نظام خود، اقتصاد بازار را برگزیده اند، مطلوب است که در چهار چوب قواعد بازار بین الملل و امکان ایجاد تعادل در آن، استراتژی هدف حرکت در خطوط ویژگی های تجارت آزاد را انتخاب نمایند.

مطرح کردیم که تجارت خارجی، علاوه بر اوضاع سیاسی و اقتصادی بازارهای بین المللی، تابعی از فرایند توسعه اقتصادی کشورها است. پس در ارتباط با کشورهای در حال توسعه و روند تجارت خارجی آنها، این سوال مطرح است که آیا

■ بازار بین الملل یکی از پل های امکان اعمال استعمار، استثمار و وابستگی فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فنی است. اتکالی به توسعه درون زای و دستیابی به قدرت موازنه ای تعادلی تجارت خارجی منبث از آن، بیمه مقابله با خطرات احتمالی ورود خسارات ناشی از عوارض گرفتاری اسارت، و امکان رهایی از بند این پل است.

■ برای کشورهای در حال توسعه تجارت آزاد بین الملل چاره ساز و در راستای تسریع فرایند توسعه نیست. زیرا علاوه بر استراتژی منبث از اهداف سیاسی انحصارگران و عرضه کنندگان کالاها در این بازارها، کشورهای در حال توسعه به علت عقب ماندن از پیشرفت تکنولوژی، در عرضه تولیدات خود فاقد تفوق قدرت رقابت هستند.

■ در ارتباط با عوامل تولید، نیاز اصلی توسعه اقتصادی کشور به تکنولوژی با تاکید بر واردات دانش و فنون و تا حدود ضرورت، ابزار و ادوات تکنیک هماهنگ با ساختار فرایند توسعه بخش های زیربنایی، اجتماعی و اقتصادی است.

■ تا آنجا که ممکن است می بایست از سهم واردات کالاها و خدمات مصرفی به شدت کاسته شده و میزان آن در حد جواب گویی به نیازهای حیاتی جامعه محدود گردد.

کیفیت و کمیت فعالیت تجاری بین الملل این کشورها، به شتاب توسعه اقتصادی شان سرعت می بخشد و یا عاملی انحرافی، بازدارنده و کند کننده توسعه اقتصادی است. در ارتباط با همین سوال است که استراتژی تجارت خارجی این کشورها، می بایست شکل گیرند. یعنی سیاست تجارت خارجی و به تبع آن ترکیب، کمیت و کیفیت صادرات و واردات آنها، تابعی از اهداف طرح ها و برنامه های توسعه اقتصادی و اجتماعی در مقاطع زمانی است. پس باید دید تحت کدام شرایطی تجارت خارجی، از جنبه های مثبت در جهت سرعت بخشیدن به فرایند توسعه برخوردار خواهد بود؟ روند توسعه چه تاثیری در سیاست تجارت خارجی موثر در دست یابی به اهداف توسعه خواهد گذاشت؟ این بدان معنی است که، ضمن تبعیت

سیاست تجارت خارجی از اهداف توسعه، سیاست های آن دو نیز بیک دیگر متقابلاً موثرند. در درجه ی نخست کشورهای در حال توسعه نیاز به واردات عوامل تولید متحرک دارند. ورود سرمایه در اقتصاد و پیشروی تکنولوژی، به خصوص کسب دانش و فنون در اولویت قرار دارند. عامل تولید متحرک نیروی انسانی غیر ماهر و نیمه ماهر، در این کشورها اغلب به حد کافی وجود دارد. در صورت لزوم، همراه با استفاده از تکنولوژی، تقاضا برای نیروی انسانی ماهر در بازارهای جهانی ضروری است. کسب آن در سرعت پیشرفت توسعه موثر خواهد بود. در عین حال به استثنای عامل تولید غیر متحرک زمین، تحرك نیروی انسانی کندتر از دیگر عوامل تولید است. محدودیت های تبعیت از قوانین و مقررات کشورهای و نیز مشکلات جابجایی از دیدگاه مسایل اجتماعی، از عوامل بازدارنده ی تحرك و جابجایی مطلوب عامل تولید نیروی انسانی در سطح بازارهای بین المللی است. بدیهی است در ارتباط با برنامه های توسعه، انتخاب و کسب ترکیب مطلوب تکنولوژی در بازارهای بین الملل، نقش تعیین کننده ای در فرصت پاسخ گویی به اهداف برنامه های توسعه را ایفا خواهند نمود.

تنظیم برنامه ی ترکیب تولیدات و جهت گیری های امکانات صادرات منتخبی از آنها، با توجه به بازار بین الملل، مکانیزم تاثیر متقابل تجارت خارجی و توسعه ی اقتصادی را برقرار خواهد کرد. ترکیب تجارت کالا و عوامل تولید بطور مکمل یکدیگر انتخاب می گردند.

انتخاب و کسب تکنولوژی و واردات کالاهای سرمایه ای در ارتباط با نوع تولیدات و سیاست تجارت خارجی قرار دارد. موقعیت تجارت خارجی کشورهای در حال توسعه را می توان در شاخص های ایجاد محل کار جدید و افزایش ضریب اشتغال، دستیابی به حدودی از توسعه اقتصادی و اجتماعی که بستر زمینه ی غلبه بر فقر را فراهم آورده و حداقل نیازهای اساسی جامعه را جواب گو باشد، و نیز درجه پرهیز از تنگناهای موازنه ای ارزی که از عوامل بازدارنده ی توسعه اقتصادی محسوب می گردد، مورد سنجش قرار داد.^(۸)

تحت اصول مبانی نظری و قواعد علمی اقتصادی که تشریح گردید، فرایند توسعه و استراتژی سیاست تجارت خارجی ایران را با در نظر گرفتن وضع موجود در تصویری آینده نگر مورد تحلیل قرار می دهیم:

تجارت خارجی کنونی کشور وابسته به صادرات نفت است. یعنی درآمد ارزی، از صادرات فرآورده های نفتی حاصل می گردد. گرچه توسعه و جانشینی صادرات غیر نفتی از اهداف اصلی برنامه های تجارت خارجی آینده است، ولی در زمان حال، موازنه ی تجارت خارجی با توجه به محدودیت صادرات غیر نفتی برقرار می شود. پس فرایند توسعه و به تبع آن دورنمای ساختار اقتصادی آینده، می بایست بر پایه ی تجارت خارجی متکی بر صادرات بدون نفت بنا گردد. در این میان بحث اساسی را نحوه ی تطابق برنامه ی ترکیب میزان، نوع و توزیع منطقه ای تولیدات و بافت و شکل ارائه ی خدمات بر مبنای امکانات مشارکت در بازارهای بین المللی و بویایی و چگونگی تبدیل صادرات نفتی به غیر

نفتی را در مراحل توسعه، تشکیل می دهد. در ارتباط با عوامل تولید متحرک، نیاز اصلی توسعه اقتصادی کشور به تکنولوژی با تأکید بر واردات دانش و فنون و تا حدود ضرورت ابزار و ادوات تکنیک هماهنگ با ساختار فرایند توسعه بخش های زیربنایی، اجتماعی و اقتصادی است. در حد امکان می بایست از عامل تولید نیروی انسانی داخلی استفاده کرد. به هر حال واردات نیروی انسانی در محدوده حجمی از افرادی در کیفیت ارائه خدمات انتقال دانش و تکنولوژی مرتبط با برنامه های توسعه اقتصادی می تواند ضروری باشد. از تنگناهای اغلب کشورهای در حال توسعه، کمبود و مشکل تشکیل سرمایه است، که از نیازهای مهم وارداتی آنها را تشکیل داده و خود از عوامل وابستگی است. در هر صورت یکی از مشکلات این کشورها، محدودیت های صادراتی جهت درآمد ارزی به منظور پاسخ به نیازهای وارداتی است. امکان صادرات نفت و درآمد ارزی ناشی از آن، سنگ بزرگ محدودیت عامل تولیدی سرمایه را جهت تأمین نیازهای توسعه اقتصادی ایران از میان برداشته و فرصت تسریع در فرایند سازندگی را فراهم نموده است.

مسأله ای اساسی در چگونگی استفاده از این فرصت تاریخی در جهت تسریع در فرایند توسعهی بهینه است.

بخش دیگر واردات مربوط به کالاها و خدمات مصرفی است. تا آنجا که ممکن است می بایست، از سهم و ترکیب واردات این گروه به شدت کاسته شود و میزان آن را در نسبت جواب گویی به نیازهای حیاتی جامعه محدود کرده و تقلیل داد. بنابراین اولویت سیاست کشور در واردات دانش فنون و تکنولوژی است. ترکیب آن مرتبط با نیازهای فرایند بویای ساختار بخش های توسعه خواهد بود. از طرفی جهت گیری توسعهی صادرات غیر نفتی با توجه به امکانات ورود در بازارهای بین المللی اتخاذ می گردد.

همچنین مرتبط با استراتژی تعیین مراکز نقل مواضع توسعه و تأکید فرایند ساختاری آن برای بخش های مختلف در مقاطع زمانی است. این بدان مفهوم است که هر نوع سیاست ساختاری بخش های زیربنایی و تولیدی به ترکیبی از تکنولوژی خاصی نیازمند است. همچنین در مراحل مختلف توسعه انتخاب سیاست تجارت خارجی هماهنگ با آن ضرورت خواهد داشت. برگردان این ضوابط در برنامه ریزی اقتصادی و اجتماعی موجود منجر به کسب این نتیجه نمی گردد که بتوان یک شبه راه صد ساله را طی کرد. نظر به اینکه بخش های اقتصادی مراحل بلوغ را طی نکرده اند، نتیجتاً اقتصاد کشور در تأمین حداقل نیاز کالاهای مصرفی و سرمایه ای یکجا با کمبود مواجه است. سیاست شبه فعالیت های صادراتی را نمی بایست تحت مفهوم استراتژی توسعهی صادرات بکار گرفت.

مروری بر وضع موجود توسعهی بخش های تولیدی و ارتباط تولیدات آنها با شرایط بازارهای بین المللی، ما را در انتخاب استراتژی سیاست صادراتی رهنمون خواهد شد.

بلوغ بخش کشاورزی، موتور توسعهی دیگر بخش ها و به طور کلی توسعهی اقتصادی و اجتماعی کلان است. هنوز بار سنگین فعالیت های

اقتصادی به دوش بخش کشاورزی است. حدود ۵۰ درصد جمعیت کشور وابسته به اقتصاد روستایی است. ساختار اصلی اقتصاد روستایی کنونی را عناصر اقتصاد کشاورزی تشکیل می دهند. این خود یکی از شاخص های اصلی توسعه نیافتگی است. بخش کشاورزی تحت نظام بهره برداری موجود قادر به تأمین مواد غذایی استراتژیکی جامعه نیست. بسیاری از محصولات اساسی کشاورزی، وارداتی است. بار سنگین تأمین منابع ارزی این محصولات، عامل محدود کننده ای امکان واردات تکنولوژی، خرید دانش و فنون مورد نیاز از بازارهای بین المللی است و تأمین آن از عوامل لازم توسعهی اقتصادی و به خصوص توسعهی بخش کشاورزی است. پس عوامل تولید موجود و به خصوص تکنیک و نهاده های وارداتی را می بایست در جهت تولید این محصولات استراتژیکی بکار گرفت. اتخاذ این سیاست، هم توسعهی بخش کشاورزی را تسریع می کند، هم توسعهی اقتصاد ملی را رونق می دهد، هم از واردات این محصولات و بار ارزی ناشی از آن می کاهد. مفهوم جایگزینی تولید داخلی به جای واردات دارای کیفیت مرحلهی حرکت در جهت توسعهی صادرات است.

در مقابل سیاست تولید داخلی و جایگزینی واردات، نظریه ای عدم امکان رقابت مطلوب و سازنده و انگیزه ای افزایش بازده و کاهش هزینه ها و در نتیجه ارتقاء ظرفیت مزیت نسبی برای تولید کنندگان مطرح می شود. جواب این است که در شرایط داخلی و بین المللی کنونی، این مسأله در ارتباط با اقتصاد کشاورزی ایران منتفی است. سیاست تولید، واردات و توزیع نهاده ها، عوامل تولید و محصولات، ترکیب و نحوه ای تخصیص سوبسیدها، نحوه ای پرداخت جوایز، قیمت گذاری و بیمه ای محصولات کشاورزی در سطح ملی، در فرمان دولت است. در عین حال، به طور کلی سیاست های کشاورزی به صورت بهینه تنظیم نگردیده اند. نتیجتاً سیمای سیاست گذاری موجود، فرصتی برای فعالیت های رقابتی و ارتقاء بهره وری و بهره برداری، به خصوص در ارتباط با کسب مزیت نسبی در بازارهای بین المللی را رخصت نمی دهد. اعمال حمایت در تولید محصولات استراتژیکی در داخل، سیاستی در جهت هدف افزایش تولید و دست یابی به خود کفایی نسبی برای این محصولات است. با روند سیاست های موجود می توان پیش بینی کرد که بازارهای بین المللی در حال و آینده، فاقد کشش تقاضا برای این محصولات می باشند.

ضمن آنکه افزایش تولید ترکیب محصولات غذایی استراتژیکی در حد پاسخ به نیازهای داخلی قابل توصیه است، استراتژی سیاست افزایش محصولات کشاورزی به منظور قرار گرفتن در گروه کالاهای صادرات غیر نفتی مورد تأیید نیست. دلایل این سیاست را می توان چنین استدلال نمود:

۱- منابع و عوامل تولید بطور کلی دارای محدودیت است. در ارتباط با عامل تولید متحرک تکنولوژی و نیز بسیاری از نهاده ها تأمین نیاز داخلی وابسته به تقاضا از دیگر کشورها است. واردات آنها همیشه در ترکیب دلخواه عملی نیست.

۲- بازارهای بین المللی در آینده فاقد کشش

تقاضا برای این محصولات می باشد زیرا:

- کشش تقاضا، افزایش و ترکیب نوع مصرف برای محصولات کشاورزی (مواد غذایی) برخلاف کالاهای صنعتی محدود است و حد مصرف مطلوب آن بستگی به نیازهای فیزیولوژیکی تغذیه دارد.

- حتی کلیه ای کشورهای صنعتی غرب و شرق، کوشش در خود کفایی محصولات غذایی استراتژیکی دارند. این سیاست به علت کیفیت بکارگیری این تولیدات به عنوان حربه ای سیاسی و بیمه ای جلوگیری از خطرات بحرانی کمبود تغذیه ای این جوامع و نیز حمایت از بخش کشاورزی و کشاورزان بکار گرفته شده است. در بسیاری از کشورها از جمله اروپای مشترک و ژاپن بسیاری از محصولات کشاورزی گران تر از بازارهای بین المللی تولید می گردد. معمولاً در این مناطق سیاست های، منع و محدودیت امکان واردات با قیمت های پایین تر از تولیدات داخلی، جهت حمایت از منتخبی از تولیدات کشاورزی داخلی در این کشورها اعمال می گردد.

- کشورهای صنعتی بطور نسبی دارای تکنولوژی پیشرفته بوده، تولیدات کشورهای محدود و انحصاری عرضه کننده محصولات استراتژیکی در بازارهای جهانی، از نظر مزیت نسبی بطور قابل توجهی نسبت به کشورهای در حال توسعه فاصله دارند. بنابراین امکان رقابت با این تولید کنندگان به سادگی غیر عملی است.

- بسیاری از کشورهای در حال توسعه با کمبود مواد غذایی مواجه خواهند بود. اقتصاد این کشورها، متکی به کشاورزی نارسا است. پس جملگی می بایست در راستای توسعهی اقتصادی در مسیر رونق این بخش و افزایش تولیدات کشاورزی شان قدم بردارند. از این مطلب که بگذریم، این کشورها اغلب فاقد قدرت خرید و امکان حضور بالقول در بازارهای بین المللی می باشند. به تقاضای این کشورها بیشتر از طریق معاملات تهازری همراه با بار سیاسی و تحمل وابستگی نامطلوب از طرف کشورهای صنعتی شرق و غرب پاسخ داده می شود.

بنابر این عرضه ای محصولات کشاورزی در بازارهای بین المللی از اقبال قابل اهمیت استقبال متقاضی، نوید نمی دهد. ژست های صادرات غیر نفتی را (به استثنای معدودی از تولیدات سنتی) نمی بایست به محصولات کشاورزی محول کرد. صدور میزان محدودی سیر، صیفی جات، انار، سبزی خشک و شیر خشک، اس و رسی برای صادرات غیر نفتی فراهم نمی کند.

با اتکای به کلیه ای دلایل ذکر شده این حکم را روا می دانیم که، سیاست صادرات کشاورزی همراه با هدف خود کفایی در محصولات کشاورزی را در معیار بهینه ای چشم انداز برنامه ریزی فرایند توسعه، یکجا نمی توان توصیه نمود.

اولویت سیاست گذاری در این است که راه طولانی دست یابی به خود کفایی نسبی در محصولات استراتژیکی کشاورزی را با بکارگیری اولویت تخصیص کلیه ای منابع و عوامل تولید محدود در جهت افزایش تولید همین محصولات طی کرد. تخصیص هر اندازه از ظرفیت های تولیدی محدود، برای محصولات غیر استراتژیکی به منظور توسعهی صادرات غیر نفتی، به معنای

ایجاد کندی طی فاصله تا مرحله افزایش تولید و تاخیر در دست‌یابی به هدف خود کفایتی نسبی در محصولات استراتژیک خواهد بود. نتیجه‌ی این سیاست دارای بار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی منفی است. استمرار آن تمام با مورد تهدید قرار گرفتن به وابستگی نامطلوب است.

در گذشته سهمی از صادرات غیر نفتی کشور را مواد معدنی تشکیل داده‌اند، اصولاً یکی از شاخص‌های پیشرفت توسعه، استفاده از مواد و منابع خام و تغییر آنها در داخل کشور در زنجیر تولید تبدیلی تا حد کالای قابل مصرف نهایی است. رونق اقتصاد در ترکیب مطلوب عوامل و منابع تولید، با کیفیت سیاست تولیدی اشتغال‌زا، فراهم نمودن امکان و افزایش درآمد، ایجاد ارزش افزوده و پاسخ به نیازهای داخلی همراه با جهت‌گیری‌های صادراتی است. اما در فرایند توسعه تحت سطح موجود اقتصاد کشور، سیاست معادن می‌بایست برپایه‌ی بهره‌برداری از آن به موازات برنامه‌ریزی توسعه‌ی بخش صنایع قرار گیرد. به عبارت دیگر صادرات تولیدات خام معادن (به استثنای صادرات فرآورده‌های نفتی، آن هم محدود به جواب گویی به نیازهای برنامه)، سیاستی بهینه نیست.

در برنامه‌ریزی صنایع، آنچه مربوط به عوامل تعیین‌کننده‌ی داخلی است، از یک سوی با ظرفیت و ترکیب بالقوه‌ی عوامل و منابع تولید مورد استفاده‌ی این بخش بستگی دارد، از سوی دیگر اولویت‌ها در فرایند توسعه، علاوه بر صنایع مادر با صنایع سبک و در راس آنها صنایع مربوط به

اقتصاد مواد غذایی است. گروه اخیر شامل کلیه‌ی صنایع سرویس دهنده به بخش کشاورزی از جمله صنایع برق، آب، کودشیمیایی، سموم دفع آفات و تکنولوژی ماشین‌منطق با ساختار کشاورزی و نیز گروه بعد از بخش کشاورزی تا مصرف‌کننده می‌گردد که کلیه صنایع مواد غذایی و غیر غذایی کشاورزی را در بر می‌گیرد.

شاخص مهم برون‌زای، عبارت از امکان واردات تکنولوژی مورد نیاز توسعه‌ی بخش صنعت است. اما عامل تعیین‌کننده‌ی سیاست صادرات تولیدات صنعتی، تشخیص و شناسایی بازارهای قطب‌های تولیدکننده‌ی گروه‌های ترکیب تولیدات، و تجزیه‌ی اجزای تولیدات صنایع بر مبنای تقسیم کار بین‌المللی است. نگرشی واقع‌بینانه به عصر انقلاب تکنولوژی و فاصله‌ی اقتصاد کشور با پیشرفت دانش قرن اتم و نیز دسته‌بندی‌های مونوپول و سیاسی کشورها، مشکل ورود و امکان عرض اندام در بازارهای جهانی را از جمله برای کشورهایی در شرایط اقتصادی ما روشن می‌سازد. در حقیقت ورود به چرخه‌ی بازارهای جهانی با نتیجه‌ای پیروزمندانه، تحت پشتوانه‌ی برخورداری از مزیت نسبی، در گرو فرزاندگی و در دست گرفتن ابتکار عمل، در ایجاد سیاست‌های هماهنگ برای بهینه‌ی صادرات غیر نفتی در فرایند توسعه‌ی اقتصادی است.

تکامل بخش خدمات، تابعی از روند توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی است. تجارت خارجی خدمات وابسته به حجم و ترکیب معاملات و ارتباطات کشور با سطوح بین‌المللی است. خدمات حمل و نقل به سیاست تغییرات حجم معاملات امکان‌ات واردات و صادرات کالا، سرمایه و

■ اقتصاد بازار به مفهوم فقدان برنامه‌ریزی نظام نیست، برعکس کلیه‌ی کنش‌ها و واکنش‌ها بر مبنای قانونمندی‌هایی تحقق می‌پذیرند که تحت اهداف سیاسی خاص، سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی، نقش مکانیزم تنظیم خود کاری آن را به عهده دارند.

■ امکان صادرات نفت و درآمد ارزی ناشی از آن، سنگ بزرگ محدودیت عامل تولیدی سرمایه را جهت تأمین نیازهای توسعه‌ی اقتصادی ایران از میان برداشته و فرصت تسریع در فرایند سازندگی را فراهم کرده است. مسأله‌ی اساسی در چگونگی استفاده از این فرصت تاریخی در جهت تسریع در فرایند توسعه‌ی بهینه است.

■ سیاست شبه فعالیت‌های صادراتی را نمی‌بایست تحت مفهوم استراتژی توسعه‌ی صادرات بکار گرفت.

■ بسیاری از محصولات اساسی کشاورزی وارداتی است. بار سنگین تأمین منابع ارزی این محصولات، عامل محدودکننده‌ی امکان واردات تکنولوژی از بازارهای بین‌المللی است، که تأمین آن از عوامل لازم توسعه‌ی اقتصادی و به خصوص توسعه‌ی بخش کشاورزی است.

■ سنگینی ریاضت اجتماعی و اقتصادی زمانی قابل تحمل خواهد بود که، روند پیشرفت توسعه‌ی ناشی از اعمال برنامه‌ریزی و بکارگیری سیاست‌های مؤثر برای گروه‌های اجتماعی و به خصوص حمل‌کنندگان بار، ملموس باشد.

سیاست جهانگردی بستگی دارد. خدمات پانکداری، بیمه، تورسیم در گروه امکانات بالقوه‌ی بخش‌های برخورداری از ظرفیت توسعه‌ی صادرات غیر نفتی قابل بررسی است.

تحلیل را با طرح مسأله‌ی حدود فعالیت بازرگانی خارجی توسط بخش دولتی و خصوصی به پایان می‌بریم:

در اصل چهل و چهارم قانون اساسی، بازرگانی خارجی در گروه «بخش دولتی» قرار دارد. در همین اصل تأکید می‌گردد که: «مالکیت در این سه بخش تا جایی که با اصول دیگر فصل تطابق داشته باشد، از محدوده‌ی قوانین اسلام خارج نشود و موجب رشد و توسعه‌ی اقتصادی کشور گردد و مایه زیان جامعه نشود مورد حمایت قانون جمهوری اسلامی است»، «تفصیل ضوابط و قلمرو

و شرایط هر سه بخش را قانون معین می‌کند». سوال مادر ارتباط با برگزیده‌ی این اصل قانون اساسی در این است که، آیا در حالی که بازرگانی خارجی در گروه فعالیت بخش دولتی قرار گرفته است، امکان تفویض اختیار فعالیت‌های تجارت خارجی از جانب دولت به بخش خصوصی تاجایی که با اصول دیگر این فصل مطابقت دارد، مجاز است؟ اگر به طور کلی رخصت به بخش خصوصی در فعالیت‌های تجارت خارجی با قانون اساسی مغایرتی نداشته باشد، تنظیم ترکیب و تعیین نسبت مشارکت بخش خصوصی و بخش عمومی عملی است. آن تابعی از مراکز ثقل مکانیزم نظام اقتصادی خواهد بود.

در صورتی که تأکید نظام بر پایه‌ی اقتصاد برنامه‌ای متمرکز، مالکیت عمومی و فعالیت اقتصادی دولتی بنا شده، در آن صورت، قالب فعالیت‌های تجارت خارجی، از برنامه‌ریزی تا کلیه‌ی عملیات اجرایی در انحصار دولت است. ولی اگر نظام تأکید بر اقتصاد بازار دارد و طبق قانون اساسی قرار نباشد که «دولت به صورت یک کارفرمای مطلق درآید» رونق تجارت آزاد و تأکید در مشارکت بخش خصوصی با آن هماهنگ است. اما همانطور که قبلاً اشاره شد، تجارت آزاد به معنای آزادی مطلق در تجارت یا به تعبیری اجازه‌ی ورود و خروج هر نوع کالا، سرمایه و خدمات در هر مقطع زمانی و هر شرایط اقتصادی نیست. بلکه سیاست تعیین نوع، میزان و ترکیب واردات و صادرات غیرنفتی، براساس تدوین قوانین و مقررات پویا و سیله‌ی دولت جهت‌گیری می‌شود. استراتژی این سیاست با توجه به محدودیت‌های ارزی و اصل برقراری موازنه‌ی تجارت خارجی، براساس اصولی که بر شمرده‌یم، انجام می‌گردد. یک نکته باقی می‌ماند، اینکه مقررات تجارت خارجی طبق ضوابطی تنظیم گردد که به خواسته‌ی قانون اساسی در جلوگیری از «تمرکز و تداول ثروت در دست افراد و گروه‌های خاص» پاسخ‌گو باشد.

اگر بر تعریفی که یوای تجارت خارجی داده‌ایم، توافق داشته باشیم، ودلالی و واسطه‌گری بدون بازده را خارج از چرخه‌ی عملیات تجاری بشناسیم، و فعل و انفعالات تجارت خارجی را با هست قوانین و براساس اصول برنامه‌ریزی اولویت‌های فرایند توسعه هماهنگ نماییم، تدوین و اجرای قوانین مالیات‌های تجاری و درآمدی قادر خواهند بود که از تمرکز و تداول ثروت خارج از معیار جلوگیری نمایند.

جهت‌گیری استراتژی مطلوب تجارت خارجی، با تأکید بر تاثیر متقابل در فرایند توسعه در میان مدت و نگرشی بر آینده‌ای بلندمدت را می‌توان با توجه به سیاست‌های ذیل مورد تأمل، بررسی و برنامه‌ریزی قرار داد:

الف - برخلاف روند کنونی سیاست کشورهای عضو اوپک که سعی در افزایش میزان سهمیه‌ی صادرات نفتی دارند، مطلوب است که کشورهای عضو، سیاست صرفه‌جویی در محدودیت صادرات منابع طبیعی متعلق به میراث ملی را به کار گیرند. حد صدور این منابع، مرز دست‌یابی به میزانی از درآمد ارزی است که، ترکیب بهینه‌ی واردات دانش و تکنولوژی را جهت برنامه‌های ساختاری توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی ملی جوابگو باشد. صادرات مازاد بر آن اسراف است. سیاستی در جهت رونق یک جانبه‌ی اقتصادی دیگر مناطق، به خصوص حوزه‌ی کشورهای صنعتی است.

در سیاست تجارت خارجی، اصل ایجاد تعادل در موازنه ارزی است. مازاد و کمبود ارزی هر دو خارج از مرز اهداف بهینه اند. کمبود ارزی عامل کندی توسعه و رکود اقتصادی است. مازاد ارزی سبب به انحراف کشیدن برنامه های ملی، سوق تجارت خارجی به سوی تقاضا برای کالاها و خدمات ناخواسته خواهند گشت.

کشورهای عضو اوپک به خصوص در اواسط دهه ۷۰ میلادی، با مازاد ارزی ناشی از صادرات نفت روبرو بودند. مسأله اصلی این کشورها در این مقطع، پیدا نمودن راهی جهت نحوه افزایش هزینه های ارزی بود. بانک های بین المللی در پذیرش کل مازاد ارزی این کشورها مقاومت می کردند. کشورهای صنعتی متمایل به مشارکت در سرمایه گذاری های مشترک و نیز عرضه کالاها و خدماتی بودند، که التیام بخش رکود اقتصادی کشورهایشان بود. نتیجه این سیاست، منجر به هدر رفتن منابع طبیعی ارزشمند کشورهای عضو اوپک، و در نتیجه فریب تر گشتن اقتصادی کشورهای صنعتی، افزایش ظرفیت زورمندی و کوشش در بکارگیری سیاست های اعمال وابستگی استعماری و استثماری از جانب آنها گشت.

ب - راه مطلوب غلبه بر بحران، تحمل دورانی از ریاضت اقتصادی، گذر از بونهی آزمایش و کوشش همگانی در پیشبرد توسعه درون زای خواهد بود. اما کاربرد حرکت مثبت عمومی زمانی ثمری باروری نشان می دهند که تحت رهبری برنامه های هماهنگ، مورد بهره برداری قرار گیرند. برنامه ریزی و سیاست گذاری موجود دارای نقصان ظرفیت بار علمی توسعه سازی است. با اطمینان می توان اثبات کرد که، گذر از سد بازدارنده توسعه، در گرو تحول و اصلاحات ریشه ای در روش برنامه ریزی، درک سیاست شناسی و اعمال منظومه سیاست گذاری هماهنگ بهینه است.

ج - سنگینی ریاضت اجتماعی و اقتصادی زمانی قابل تحمل خواهد بود که، روند پیشرفت توسعه ناشی از اعمال برنامه ریزی و بکارگیری سیاست های موثر برای گروه های اجتماعی و به خصوص حمل کنندگان بار، ملموس گردد.

استراتژی تجارت خارجی آرمان گرای، تابعی از صادرات نفتی محدود، همراه با ترکیب محتوای سید واردات مطلوب به نحوی است که، ضمن حفظ موازنه ارزی، امکان شتاب توسعه بهینه ی درون زای را رخصت دهد. بدین ترتیب محتوای سید وارداتی مطلوب، متشکل از کالاها و خدماتی خواهد بود که، در خدمت برنامه های ساختاری زیربنایی و تولیدی قرار خواهند گرفت. کیفیت آن در ظرفیت بالفعل انتقال دانش تکنولوژی قابل ستیجش است.

ریاضت اقتصادی به تعبیری نتیجه ی برهیز

□ منابع:

■ راه مطلوب غلبه بر بحران، تحمل دورانی از ریاضت اقتصادی و کوشش همگانی در پیشبرد توسعه درون زای خواهد بود. ریاضت اقتصادی به تعبیری نتیجه ی برهیز و به حداقل رسانیدن کالاهای مصرفی و اتکاء به تولیدات محدود داخلی است.

■ برنامه ریزی و سیاست گذاری موجود دارای نقصان ظرفیت بار علمی توسعه سازی است. گذر از سد باز دارنده توسعه، در گرو تحول و اصلاحات ریشه ای در روش برنامه ریزی، درک سیاست شناسی و اعمال منظومه ی سیاست گذاری هماهنگ بهینه است.

و به حداقل رسانیدن کالاهای مصرفی وارداتی و اتکاء به تولیدات محدود داخلی است. شدت آهنگ موفقیت در پیشرفت توسعه، معجون آرام بخش فشار سختی ریاضت اقتصادی، برای گروه های اجتماعی است.

د - محدود بودن ذخایر نفتی، دلیلی کافی در تایید ضرورت برنامه ریزی جایگزینی صادرات غیرنفتی به جای نفت در تجارت خارجی است. اما توسعه ی صادرات غیر نفتی به مفهوم افزایش حجم مبادلات هر نوع کالا و خدمات غیر قابل توجیه اقتصادی، نیست.

توسعه ی صادرات غیرنفتی برنامه ای بلند مدت است. آن تابعی از حجم کمیت و کیفیت ساختار بخش های اقتصادی و اجتماعی، ترکیب تولیدات و خدمات و روند توسعه است. همچنین وابسته به قدرت رقابت محتوای سید صادراتی، در بازارهای بین المللی است.

طی راه برهیز و خم دست یابی به صادرات غیرنفتی قابل رقابت در بازارهای بین المللی، مشروط به توجه در اتخاذ چند سیاست اساسی است. شرط لازم آن، کسب مزیت نسبی برای کالاها و خدمات مورد عرضه در بازارهای بین المللی است. این نیز به سرعت کسب دانش فنون و تسلط در جذب تکنولوژی نوین بستگی دارد. در عین حال تنها کسب این ویژگی جهت موفقیت در بازارهای بین المللی کافی نیست.

آرایش تولید در نقاط مختلف جهان، متکی بر تقسیم کار بین المللی است. فرایند تجارت بین الملل برای کشورها، بطور پویا متحول است. با تحصیل تکنولوژی برجسته تر، کشورهایی خطوط تولیدات صادراتی گذشته را رها کرده و به تولید و عرضه ی تکنیک های جدید تغییر مسیر می دهند. به موازات آن کشورهای دیگر به رقابت در تقبل ظرفیت خطوط تولید آزاد شده، می پردازند. نتیجه آنکه ورزش مستمر در کار و کوشش، کسب

دانش و شناخت موقعیت ها و امکانات لازم است تا بتوان، در این بازار پرچالش به نحو موثر حضور یافت. نتیجتاً لازمی دست یابی به اقبال مشارکت در فرایند های مثبت تجارت خارجی، تحقیق و تتبع بدون انقطاع و کسب اطلاع مستمر از فعل و انفعالات بازارهای بین المللی است. به موازات آن نهایتاً بازاریابی و طراحی ابتکارات و عرضه ی ایده های نو از عوامل تعیین کننده ی امکان موفقیت در این بازارها است. این همه در صورتی عملی است که، روند فعالیت های تجارت خارجی، مورد ترور استراتژی های سیاسی، تجاری و انحصاری در سطح بین الملل قرار نگیرد.

تحت این دورنمای بازار، در مقطع اول زمانی توسعه ی صادرات غیر نفتی، مطلوبیت تجارت خارجی در اعمال سیاست جایگزینی تولیدات داخلی بجای محصولات استراتژیک وارداتی است.

ه - عملکرد مثبت اجرایی تجارت خارجی، تابعی از ویژگی های نظام اقتصادی و سیاست های مرتبط با مکانیزم های آن است. در نظام های برنامه ای متمرکز، خلاء انگیزشی در بهبود کمیت و کیفیت کالاها و خدمات قابل عرضه در بازارهای بین المللی ملموس است. در نظام کشورهای متکی به بازار، اشتیاق فردی، تحت تأثیر سیاست های انگیزه بر انگیز، عامل جهت دهنده ی شتاب سرعت سازندگی است.

اگر نظام، متکی بر برنامه ریزی متمرکز اداره می شود، تکلیف روشن است. آنجا، همه چیز و تمام فعالیت ها، تحت مدیریت مستقیم دولت اداره می گردد. اگر نظام دارای شرایط اقتصاد بازار است، کلیه ی فعل و انفعالات تولید و مصرف و تجارت، تحت قواعد و شرایط این نظام و با همت برقراری سیاست های مطلوب و در راستای اهداف تنظیم می گردد. برای قامت اقتصاد بازار، لباس تجارت آزاد برآزنده است. در این نظام فرد در چهارچوب برنامه ها و مقررات، آزادانه همراه با ابتکار عمل و تحت انگیزه های مشخص، در تولید و سازندگی و منتفع شدن از دست آوردهای آن مشارکت می کند. اما حدود کسب منافع و آزادی های فردی در این نظام، مرز حفاظت از آزادی ها و منافع اجتماعی است. محدوده ی این مرز وسیله ی قوانین، مقررات و سیاست های جهت دهنده تنظیم می گردد.

در بستر چنین نظامی، استعدادها می توانند شکوفا شوند. افراد تحت انگیزه های فردی و اجتماعی به ورزش ابداع و چگونگی تسریع در پیشرفت و توسعه بهره ازنند. حاصل زبده دست آوردهای تولید ملی آن، برای رقابت به میدان های زور آزمایی تجاری بین المللی عرضه گردند.

توسعه صادرات غیر نفتی دارای مزیت نسبی، از این مسیر قوام می گیرد.

1) Langhammer, R. J.,

Handelsliberalisierung oder gemeinsame Entwicklungsplanung bei der Integration von «least developed countries» Das Beispiel der Zentralafrikanischen Zollunion, Kieler Diskussionsbeiträge, No. 30, 1973, S. 1.

2) Glastetter, W.,

Aussenwirtschaftspolitik Eine problemorientierte Einführung mit einem Kompendium ausenwirtschaftlicher Fachbegriffe, 2. Auflage, Köln, 1979, S. 11-30

3) Koslowski, P.,

Ethik des Kapitalismus, Walter Eucken Institut, Vorträge und Aufsätze, Tübingen, 87, 1984, S. 39-42.

4) Willgerodt, H.,

Warum Staatsplanung in der Marktwirtschaft?, ORDO, Bd. 17, 1966, S. 154-228.

5) Eucken, W.,

Die Grundlagen der Nationalökonomie, 6. Aufl., Berlin - Göttingen - Heidelberg, 1950, S. 158.

6) Willgerodt, H.,

Interdependenzen nationaler Handels- und Wirtschaftspolitiken: Anforderungen an das GATT, Beihefte der Konjunkturpolitik, Zeitschrift für angewandte Wirtschaftsforschung, Berlin, 1988, Heft 34, S. 11-32.

7) Willgerodt, H.,

Die Grundprobleme der Weltwirtschaftsordnung, Internationale Wirtschaftsordnung, Stuttgart, New Y., 1978, S. 241-254.

8) Horn, E. J.,

Aussenwirtschaftliche Beziehungen und wirtschaftliche Entwicklung - Probleme des Freihandels zwischen Industrie- und Entwicklungsländern, ORDO, Bd. 29, 1978, S. 280-319.

9) Willgerodt, H.,

Weltwirtschaft ohne Marktwirtschaft? Herausgegeben vom Vorort des Schweizerischen Handels- und Industrie - Vereins, 1987, S. 1-60.